

درس بیست و پنجم

یکی از مباحث ادبیات تطبیقی، تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان جهان از ادبیات غنی فارسی است. آن چه می خوانید، دربر دارنده‌ی دو مقایسه است :

۱- مقایسه‌ی داستان «کمند گیسو» از «موریس مترلینگ» (۱۸۶۲-۱۹۴۹ میلادی) و قسمتی از داستان «زال و رودابه» از شاهنامه‌ی فردوسی (۴۱۱-۳۲۹ هجری).

۲- مقایسه‌ی شعر «سالگرد» از آرمان رنو شاعر فرانسوی قرن نوزدهم با ادبیات عاشورایی گذشته و امروز فارسی.

۱- کمند گیسو

«پلتاس» برای دیدار محبوب خود به پایین بارو رفت. «ملیزاند» از بالای بارو، خود را به جلو آورد و گیسوانش را گشود و به سوی او افشاند تا «پلتاس» آن را کمند کند و بالای کاخ بیاید. «پلتاس» به «ملیزاند» گفت: «... گیسوان تو به سوی من فرود می آیند؛ آن‌ها از بالای بارو، بر سر و روی من افشانده می‌شوند. آن‌ها را با انگشتان خود نگاه می‌دارم و بر سر و رویم می‌افشانم... ای ملیزاند، تاکنون هرگز چنین گیسوانی ندیده‌ام. بنگر که چگونه از آسمان فرود می‌آیند و تمام وجودم را در بر می‌گیرند! گیسوان مواج تو، چون کبوتران زرین در میان انگشتان من لرزان‌اند.»

برگرفته از نمایش‌نامه‌ی «پلتاس و ملیزاند»



زال و رودابه

یکی از داستان‌های دلکش شاهنامه‌ی فردوسی، داستان زال و رودابه است. در مجلسی با حضور زال، از زیبایی رودابه دختر شاه کابل سخن می‌رود و او را چنین وصف می‌کند:

بس پرده‌ی او یکی دختر است

که رویش ز خورشید روشن تر است

ز سر تا به پایش به کردارِ عاج

به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج*

دو چشمش به سان دو نرگس به باغ

مژده تیرگی برده از پر زاغ

بهشتی است سر تا سر آراسته

پر آرایش و رامش و خواسته...

زال دل از دست می‌دهد و به دیدار او می‌شتابد. رودابه نیز که از پیش اوصاف

پهلوانی زال را از پدر شنیده و به او دل باخته است، در بالای بام قصر، نگران به انتظار

می‌نشیند و سرانجام وقتی زال را در پایین دیوار قصر می‌بیند و از تلاش بی‌حاصلش برای

رسیدن به بام قصر آگاه می‌شود، به مشکل‌گشایی می‌پردازد و گیسوان بلند خویش را برای

دستاویز یار پیشنهاد می‌کند:

بری روی گفت سپهد شنود

ز سر شعر* گلنار بگشود زود

کمندی گشاد او چو سرو بلند

کس از مشک زان سان نیچد کمند...

فرو هشت گیسو از آن کنگره

که یازید و شد تا به بن یک‌سره

بس از باره رودابه آواز داد

که ای پهلوان بچه‌ی گُرد زاد

بگیر این سرگیسو از یک سویم
ز بهر تو باید همی گیسویم...

۲- ادبیات عاشورایی

در این بخش از ادبیات تطبیقی با جلوه‌ی عاشورای حسینی در یکی از آثار
«آرمان رنو» شاعر فرانسوی قرن نوزدهم آشنا می‌شویم.

آرمان رنو شاعر فرانسوی قرن نوزدهم از شاعران بزرگ ایران به‌ویژه
حافظ تأثیر پذیرفته و اثر زیبای خود «شب‌های ایرانی» را با چنین اثرپذیری،
آفریده است. وی برای نشان دادن نقش عشق و ایمان به خدا در زندگی انسان‌ها،
قصیده‌ای بلند در رثای امام حسین (ع) و یارانش به نام «سالگرد» ساخته که ترجمه‌ی
بخشی از آن را از کتاب «شب‌های ایرانی» می‌خوانیم.

سالگرد

حسین [ع]، پس از پدر و برادر
که آن دو نیز در راه خدا شهید شدند،
زیر چکمه‌ی استبداد
جان داد.
یارانش هفتاد و دو تن بودند
و دشمنانش ده هزار،
و او همسر و فرزندانش را

در پس تپه‌ای پناه داده بود.
از آسمان آتش می‌بارید و زمین سوزان بود.
مردان تشنه‌ی افتخار بودند
و کودکان تشنه‌ی آب...
سرانجام، حسین [ع] که همه‌ی یاران و فرزندان را از دست داده بود،
خود نیز با پیکری خونین و چاک‌چاک بر زمین افتاد
از آن پس، هر شامگاه آسمان خون می‌گرید
و وحوش کوه و صحرا نالان‌اند
من اما نمی‌گیریم؛ برعکس بر آن رادمردانی که
آن روز، در صحرای کربلا
و در راه عشق بی‌پایان به خدا،
زندگی و هستی خود را از دست دادند،
رشک می‌برم...



خودآزمایی

- ۱- در کدام قسمت داستان کلبه و دمنه به باورهای عامیانه اشاره شده است؟
- ۲- نمونه‌ای دیگر از ادبیات تطبیقی ایران و جهان را در کلاس بخوانید.
- ۳- شاعرِ رثای «سالگرد» چرا به رادمردان کربلا رشک می‌برد؟

چند دوبیتی از بابا طاهر

بی ته، یارب، به بُستان گل مرویا
اگر رویا، کسش هرگز مَبویا
بی ته هرکس به خنده لب گشایه
رُخش از خون دل هرگز مشویا

یکی برزیگری نالان در این دشت
به چشم خون فشان آلاله می کشت
همی کشت و همی گفت ای دریغا!
که باید کشتن و هشتن در این دشت

دیدم آلاله‌ای در دامن خار
واتم: آلالیا کی چینمت بار؟
بگفتا: باغبان، معذور می‌دار
درخت دوستی دیر آورد بار

الهی، آتش عشقم به جان زن
شرر زان شعله‌ام بر استخوان زن
چو شمعم برفروز از آتش عشق
بر آن آتش دلم پروانه‌سان زن



فصل یازدهم

ادبیات توصیفی

اهداف کلی فصل:

- ۱- آشنایی با جلوه‌های گوناگون ادبیات توصیفی ایران
- ۲- آشنایی با برخی از پدیده‌آورانندگان ادبیات توصیفی
- ۳- آشنایی با نمونه‌هایی از شعر توصیفی
- ۴- تقویت توانایی دانش‌آموز در بررسی و تحلیل آثار ادبی توصیفی و انجام فعالیت‌های یادگیری



درآمدی بر ادبیات توصیفی

بخش عظیمی از ادبیات غنی فارسی ما ماهیتی «توصیفی» دارد. توصیف هنرمندانه‌ی شاعر از «طبیعت»، «خود»، «جامعه» درون مایه‌های ارزشمندی است که ادبیات ما را عمق و غنا بخشیده است. شاعران بزرگی هم چون رودکی، فرخی، منوچهری و عنصری از دوره‌ی آغازین شعر فارسی در توصیف زیبایی‌های طبیعت پیش‌تاز و آغازگر بوده‌اند. ابتکارات و نوآوری‌های چنین شعری در وصف شب، روز، صبح، غروب، باغ و بستان، زمین و آسمان و فصل‌ها و... حاکی از انس و الفتی است که با طبیعت داشته‌اند.

توصیف «طبیعت» در دیگر دوره‌های ادبی با فراز و نشیب‌هایی هم‌چنان ادامه یافته است و هم‌چنان ادامه دارد. توصیف از «خود» را در آثار شاعران گذشته و امروز با زمینه‌های متعددی چون شرح و بیان غم‌ها و شادی‌ها و تأملات شخصی و عاطفی می‌بینیم. قسمت عمده‌ای از رباعی‌ها، دوبیتی‌ها، غزلیات، شکواییه‌ها و حسبیّه‌ها تشریح و توصیف «من» شاعر هستند. شاعران با سحر سخن خویش، این «من» و «خود» آدمی را آن‌چنان به تصویر کشیده‌اند که با وجود تکرار شدن‌ها همواره دل‌پذیر مانده و طراوت و شادابی خود را از دست نداده است. خواه «من» عاطفی و شخصی باشد یا «من» اجتماعی و ملی، آن‌گونه که در حماسه‌ها می‌بینیم.

عرفان عمیق و پرمایه‌ی ادبیات فارسی از جمله آثار بزرگانی چون سنایی، عطار، مولوی و حافظ از توصیف «هستی مطلق» و مظاهر صنع او سرشار است. این بخش از ادبیات ما در ادبیات جهان کم‌نظیر است و به همین جهت، هرچه زمان می‌گذرد جایگاه آن برتر و پذیرش جهانی آن وسیع‌تر و مطلوب‌تر می‌گردد. توصیف «اجتماع» و جلوه‌های آن، هم‌چون «وطن»، «آزادی»، «عدالت» و... در ادبیات مشروطه ظهور یافته است و امروز بیش از گذشته خود را می‌نمایاند و «ادبیات متعهد» ما مبتنی بر آن است.